تبیین ساز وکارهای بازتولید سلطه پادشاهی سعودی در پرتو بهارعربی

علیرضا سمیعی اصفهانی[1]
محمدصادق رجایی[2]

چکیده

هدف مقاله پیش رو پاسخ به سه پرسش اساسی در مورد رژیم حاکم بر عربستان سعودی است. نخست این‌که رژیم حاکم بر عربستان چگونه سلطه خود را بازتولید می‌کند؟ دوم این‌که چرا موج تحولات اخیر خاورمیانه (موسوم به بهار عربی) که سبب دگرگونی و تغییرات عمده‌ای در کشورهایی چون مصر، تونس، لیبی، عمان و سایر شورهای عربی منطقه شد به عربستان سرایت نکرد و این کشور در مقایسه با سایر کشورها و دولت‌های منطقه از این سونامی سیاسی جان سالم بدر برد؟ سوم این‌که چگونه در میان کشورهای خاورمیانه یکی از غیر دموکراتیک‌ترین و در عین حال انعطاف-پذیرترین رژیم ها حیات دارد؟ نوشتار حاضر می‌کوشد با روش پژوهش کیفی(از نوع تبیین علّی) و با بهره‌گیری از نظریه لویی آلتوسر در خصوص «ایدئولوژی و سازوبرگ‌های ایدئولوژیک دولت»، وضعیت گذشته و کنونی رژیم حاکم بر عربستان را در راستای پاسخ به پرسش‌های یاد شده مورد بررسی قرار داده و نشان دهد که دستگاه سرکوب‌گر و همچنین دستگاه ایدئولوژیک دولت چگونه در کنار هم عمل می‌کنند تا نظم و ثبات رژیم حاکم را حفظ و تداوم بخشند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد، دستگاه سرکوب‌گر آل‌سعود از طریق ائتلاف‌سازی با علمای وهابی به عنوان عامل مشروعیت‌بخش به ساز و برگ ایدئولوژیک دولت، اتکا به درآمدهای نفتی و اتحاد با ایالات متحده امریکا، چهار عامل کلیدی هستند که موجب بازتولید سلطه رژیم حاکم، بر جامعه این کشور و گذر موفقیت‌آمیز این رژیم از امواج تحولات بهار عربی بوده است.

واژگان کلیدی: عربستان، دستگاه اجبار دولت، سازوبرگ ایدئولوژیک دولت، بهار عربی، بازتولید قدرت.

۱- استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه یاسوج
۲- دانشجوی دکتری جامعه شناسی، دانشگاه یاسوج
* نویسنده مسؤول، ایمیل: Asamiei@yu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۲/۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۵/۲۵
فصلنامه سیاست جهانی، دوره چهارم شماره ۲ تابستان ۱۳۹۴، صص ۱۸۱-۱۴۹

مقدمه

ثبات سیاسی و اجتماعی از اولویت‌های اصلی هر رژیم سیاسی است که بخش عمده‌ای از آن به روابط دولت و جامعه مربوط می‌شود. ثبات سیاسی به محفوظ بودن یک رژیم از آسیب‌پذیری‌های داخلی معطوف به بقای نظام سیاسی اطلاق می‌شود. ثبات سیاسی در کشورهای توسعه یافته به دلیل شکل‌گیری دولت- ملت و گذار دولت‌ها از بحران‌های پنج‌گانه؛ هویت، مشروعیت، نفوذ، مشارکت و توزیع در سطح نسبتاً بالایی است، اما کشورهایی مانند خاورمیانه اغلب در مرحله گذار به سوی توسعه یافتگی، با تراکمی از بحران‌های سیاسی- اجتماعی مواجه‌اند که این امر باعث بی‌ثباتی سیاسی بسیاری در آنها شده است. ماهیت اقتدارگرایانه و سرکوب‌گرانه نظام‌های سیاسی با افزایش تدریجی تقاضای شهروندان برای مشارکت بیشتر در عرصه سیاسی و اجتماعی از ویژگی‌های عمومی اغلب این کشورها محسوب می‌شود که منجر به تزلزل در ثبات سیاسی و افزایش تعارضات و چالش‌های درونی جوامع خاورمیانه می‌شود. به این ترتیب منطقه خاورمیانه طی دهه‌های گذشته منبع عمده تنش و بی‌ثباتی و جنگ نه تنها برای خود، بلکه برای تمام جهان بوده است.

در این میان، عربستان یکی از مهم‌ترین کشورهای خاورمیانه است که تحولات عمده داخلی آن نه تنها بر سیاست خارجی این کشور بلکه بر تحولات منطقه و جهان نیز همواره تأثیرگذار بوده است. از این رو مسئله ثبات داخلی و منطقه‌ای این کشور نه تنها برای دولتمردان سعودی بلکه به دلیل وجود ذخائر با دوام نفت و گاز و ظرفیت بالای تولید نفت، برای غرب و به ویژه آمریکا، نیز از اهمیت راهبردی برخوردار است. لذا تحولاتی که در سال ۲۰۱۱ در کشورهای تونس، مصر، یمن، بحرین، لیبی، عمان و سوریه رخ داد، و موجی از تغییر و دگرگونی‌ها را به وجود آورد که بسیاری از این کشورها را در کام خود فرو برد عربستان را بر آن داشت تا در دو عرصه داخلی و منطقه‌ای به رویارویی با این دگرگونی‌ها بپردازد. در این مقاله چهار عامل کلیدی را که رژیم سعودی به کمک آنها در عرصه‌های داخلی و منطقه‌ای ثبات و

دوام خود را تداوم می‌بخشد مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته‌اند. این عوامل عبارتند از: دستگاه سرکوب‌گر دولت، ساز و برگ‌های ایدئولوژیک دولت سعودی، درآمدهای سرشار نفتی و سیاست ثبات ایالات متحده در قبال عربستان سعودی است. لذا به منظور روشن شدن ماهیت، ثبات و تداوم رژیم آل‌سعود، این مقاله تلاش دارد تا پاسخی برای پرسش‌های مطرح شده زیر بیابد.

۱- رژیم حاکم بر عربستان چگونه سلطه خود را بر جامعه عربستان بازتولید می‌کند؟

۲- چرا موج تحولات خاورمیانه (موسوم به بهار عربی) به عربستان کشیده نشد و این کشور موفق شد موقتاً تحولات بهار عربی را پشت سر بگذارد؟

۳- نهایتاً این‌که چگونه در بطن حاکمیت غیر دموکراتیک‌ترین رژیم در میان کشورهای خاورمیانه یکی از باثبات‌ترین و انعطاف پذیرترین رژیم‌ها حیات دارد؟

بر این اساس، پژوهش پیش رو می کوشد با بهره‌گیری از روش تحلیل کیفی(از نوع تبیین علّی) به پرسش های فوق پاسخ دهد. در مرحله نخست داده‌های مورد نیاز از منابع(کتب، مقالات و اسناد) گردآوری شده و سپس بر اساس چارچوب نظری پژوهش و استدلالات نویسندگان رابطه میان متغیرهای پژوهش تبیین می گردد.

۱. چهارچوب نظری پژوهش

آلتوسر در مقاله خود با عنوان «**ایدئولوژی و ساز و برگ‌های ایدئولوژیک دولت**[1]» به این پرسش می‌پردازد که چگونه جوامع روابط تولیدی را که بر طبق آن‌ها کارکردشان معین می‌شود، بازتولید می‌کنند. این پرسش از آن رو شکل می‌گیرد که از منظر مارکسیستی روابط تولید، همواره روابطی استثماری بوده‌اند. چگونه است که استثمار شدگان به ادامه استثمار شدن راضی می‌شوند؟ در پاسخ به این سؤال، آلتوسر مفهوم «دستگاه ایدئولوژیک دولت» را مطرح می‌کند که به زعم او شامل دو مجموعه نهادهای متمایز اما دارای فصول مشترک هستند(فرتر، ۱۳۸٦: ۱۱۳). از یک سو دولت

[1]Ideology and Ideological State Apparatuses

شامل نهادهای سرکوب‌گری مانند: حکومت، نمایندگان ارتش، پلیس، دادگاه‌ها، زندان‌ها و غیره است که طبقه حاکم از طریق آن‌ها قانون خود را اعمال می‌کند، آلتوسر این بخش را «دستگاه سرکوب‌گر دولت» می‌نامد و منظور او از سرکوب‌گر این است که دستگاه‌های مورد بحث، حداقل در موارد جدی، «از طریق خشونت عمل می‌کنند». از سوی دیگر، آلتوسر نشان می‌دهد که دولت همچنین شامل «دستگاههای ایدئولوژیک دولت» نیز هست، این دستگاه‌ها نهادهایی ظاهراً متمایز و تخصصی‌اند به این شرح: نهادهای دینی، آموزشی، خانوادگی، قانونی، سیاسی، تجاری، رسانه‌های ارتباطی و فرهنگی. تفاوت بنیادین دستگاه سرکوب‌گر دولت با دستگاه ایدئولوژیک دولت در این است که دستگاه سرکوب‌گر دولت بر اساس خشونت عمل می‌کند و دستگاه ایدئولوژیک دولت بر اساس ایدئولوژی (آلتوسر، ۱۳۸۷: ۳۷). آلتوسر می‌نویسد: دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت نیز به نوبه خود در اکثر موارد از طریق ایدئولوژی عمل می‌کنند، اما در سطوح بعدی نیز به سرکوب متوسل می‌شوند، سرکوبی که بسیار رقیق و پنهان، یا حتی نمادین است(چیزی به عنوان دستگاه ایدئولوژیک محض وجود ندارد). کارکرد اجتماعی دستگاه سرکوب‌گر دولت، حفظ سلطه اقتصادی طبقه‌ی حاکم از طریق زور یا تهدید بی‌واسطه زور است و کارکرد اجتماعی دستگاه ایدئولوژیک دولت نیز حفظ سلطه اقتصادی طبقه حاکم از طریق گفتمان ایدئولوژیک است. به این ترتیب دستگاه سرکوب‌گر و دستگاه ایدئولوژیک در کنار هم کار می‌کنند تا نظم دولت را حفظ و تداوم بخشند(فرتر، ۱۳۸٦: ۱۱۷).

آلتوسر نیز همچون ژاک لاکان، افراد را سازه‌های ایدئولوژیک می‌داند، ایدئولوژی به معنای گفتمان‌ها و تصاویری که رایج‌ترین شناخت و ارزش‌ها (عقل سلیم) را تشکیل می‌دهد. بر اساس این استدلال، ایدئولوژی به این علت ضرورت دارد که دولت و سرمایه‌داری باید بتوانند بدون خطر انقلاب، خود را بازتولید کنند. به نظر آلتوسر ایدئولوژی مسلط، آنچه را که در واقع سیاسی، نسبی و متغیر است را به چیزی تبدیل می‌کند که به نظر می‌رسد «طبیعی»، «جهان‌شمول» و «ابدی» است(Turner, 1998: 79-

78). به‌طور کلی ایدئولوژی به عنوان مجموعهٔ کردارهای مادی که از طریق فرآوردهای دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت بازتولید می‌شوند، دارای کار ویژهٔ اساسی «سوژه‌سازی انسان» است. هر ایدئولوژی از چشم‌انداز علائق خود «سوژه‌ای» از انسان‌ها می‌سازد که «ابژه» آن ایدئولوژی است (بشیریه، ۱۳۷۹، به نقل از پدرام و محمدزاده، ۱۳۸۳: ۸۰). دستگاه ایدئولوژیک نیز مجموعه‌ای از نهادها هستند، که به کمک ایدئولوژی‌هایی که از طریق آن‌ها عمل می‌کنند با هم متحد می‌شوند. در تمام این نهادهای متمایز (رسانه، ورزش، فرهنگ عامه و نخبه، مدارس، دانشگاه‌ها، احزاب سیاسی و غیره) مجموعه گفتمان‌های ایدئولوژیکی که در کاراند، همیشه تحت سلطه ایدئولوژی‌های حاکم‌اند که همان ایدئولوژی طبقه حاکم بر جامعه به شمار می‌روند(فرتر، ۱۳۸٦: ۱۱۸).

«جان فیسک» توضیح می‌دهد که چگونه دستگاه‌های ایدئولوژیک که آلتوسر مطرح می‌کند اهداف ایدئولوژیک را به وسیله تأسیس و مشروعیت‌سازی نُرم‌های اجتماعی، به نتیجه می‌رسانند: «این نرم‌ها، در کارهای هر روزه دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت، شکل واقعیت به خود می‌گیرد، هر یک از نهادها نسبتاً مستقل است و پیوندی آشکار بین آنها مشاهده نمی‌شود، نظام حقوقی آشکارا با نظام آموزشی یا با رسانه‌ها، مرتبط نیست. با این حال، آنها فعالیت ایدئولوژیکی مشابهی انجام می‌دهند، همه آنها به کسب و حفظ قدرت، ثروت و مالکیت طبقه حاکم توجه دارند (فیسک، ۱۹۸۷ به نقل از پدرام و محمدزاده، ۱۳۸۳: ۸۱).

۲. ایدئولوژی دولت سرکوب‌گر عربستان سعودی

سلطنت مطلقه در عربستان از زمان آغاز یعنی سال ۱۹۳۲ در کنترل آل‌سعود بوده و این حکومت برای حفظ قدرت به ترکیبی از قوانین سختگیرانه و نهادهای سرکوب مانند گارد ملی، گارد سلطنتی، امنیت داخلی، ارتش و بوروکراسی اداری متکی بوده است. همچنین، عنصر کلیدی در فرمول سیاسی این دولت، عبارت است از مشروعیت خاندان حاکم که مبتنی بر میراث فرهنگی و سنت تاریخی است. این مشروعیت مبتنی بر قانون اسلامی(شریعت) است که از طریق علمای وهابی تأمین

می‌شود، علاو بر این دسترسی دولت به ثروت عظیم نفت موجب سخاوتمندی این پادشاهی در قبال جامعه شده و در نتیجه، دولت تاکنون توانسته است تقاضاهای اجتماعی برای اصلاحات سیاسی – اجتماعی عمده را آرام کند(Nazer, 2013: 13). دولت سعودی سعی داشته است که با استفاده از تعبیر و تفسیرهای بنیادگرایانه، ضمن کسب مشروعیت سیاسی، این تصوّر را نهادینه کند که حکومت حق تاریخی سعودی‌هاست. به این ترتیب خاندان آل‌سعود از زمان تأسیس عربستان بر تمامی ارکان سیاسی و اقتصادی حاکمیت داشته‌اند. بر اساس قانون اساسی عربستان، پادشاه عالی‌ترین مقام سیاسی در این کشور است و از میان فرزندان عبدالعزیز بن‌سعود به قدرت می‌رسد. اعضای کابینه دولت توسط پادشاه انتخاب و منصوب می‌شود و تنها در قبال وی پاسخگو هستند. این مقامات اغلب از میان شخصیت‌های ارشد خاندان آل‌سعودی هستند. مجمع مشورتی نیز از سوی حکومت منصوب می‌شود و فرمانداران استان‌ها نیز از شاهزاده‌های سعودی هستند(Jeriehow, 1998: 24). عربستان سعودی دارای ۱۳ منطقه است که بر هر منطقه یک شاهزاده یا یکی از وابستگان خاندان سلطنتی حکومت می‌کند، امیران و حکام مناطق را پادشاه منصوب می‌نماید. به این ترتیب دولت در عربستان، کنترل کامل جامعه و هدایت آن را در دست دارد و با حساسیت زیادی در برابر تلاش‌های مربوط به تحقق مسائلی نظیر توزیع قدرت سیاسی، احساس تعهد و مسئولیت دولت، روندهای دموکراتیک، آزادی بیان و عقیده، به شدت مقاومت کرده و هر نوع تلاشی در این زمینه‌ها از سوی حکومت سعودی سرکوب و یا کنترل می‌شود (اسدی، ۱۳۸۰: ۳۳٤).

اما از دهه ۱۹۹۰، به ویژه در دوران ملک عبدالله نشانه‌هایی از اصلاحات و تغییر در مطالبات سیاسی- اجتماعی و مفهوم شهروندی مشاهده شده است. برخی از کارشناسان بر این باورند که هدف دولت سعودی از انجام اصلاحات استفاده از آن به عنوان شیوه‌ای جدید برای مقابله با چالش‌های داخلی و فشارهای خارجی، حفظ قدرت خاندان حاکم و حفظ ثبات سیاسی در این کشور است و نه پذیرش ارزش‌های دموکراتیک. برای نمونه، انتخاباتی که برای شهرداری‌ها و شورای مشورتی

برگزار می‌گردد، اعضای آن فاقد قدرت هستند و اکثریت اعضای آن نیز انتصابی است. علاوه بر این، با روی کار آمدن سلمان بن عبدالعزیز پادشاه جدید، که به عقیده کارشناسان، خط و مشی محافظه‌کارانه دارد، حرکت جامعه عربستان به سمت اصلاحات دموکراتیک در هاله‌ای از ابهام قرار دارد (CDHR[1], 2015: 3).

۳. ساز و برگ‌های ایدئولوژیک پادشاهی سعودی

۱-۳. نظام سیاسی

از دیدگاه تحلیل‌گران غربی، رژیم سعودی از آغاز پیدایش هیچ‌گاه از یک نظام سیاسی کارآمد برخوردار نبوده است. زمامداران سعودی به دور از شرایط کنونی جهان و منطقه همچنان بر اداره فردی امور اصرار دارند. لذا منبع اصلی قدرت در تمام سطوح حکومتی متکی بر سلطنت مطلقه آل‌سعود بوده و شاه و شاهزادگان تراز اول از قدرت و آزادی عمل گسترده‌ای برخوردار هستند. مطابق با اصل ٤٤ نظامنانه حکومت عربستان، دولت بر سه قوه استوار است، قوه مقننه، مجریه و قضائیه، این سه قوه در انجام وظایف خود بر مبنای این قانون و قوانین دیگر به گونه‌ای هماهنگ عمل کرده و در عین حال پادشاه رئیس حکومت، نخست‌وزیر و رئیس قوه مجریه بوده و مرجع تمامی قوای سه‌گانه محسوب می‌شود و تمامی عزل و نصب‌ها با دستور او صورت می‌گیرد. علاوه بر این نزدیک به هفت هزار شاهزاده آل‌سعود در بخش‌های مختلف اجرایی کشور دست‌اندر کار هستند و ائتلاف‌های عمده با تکنوکرات‌ها، بازرگانان برجسته و سایر گروه‌های قدرتمند کشور دارند. تقریباً در تمام موارد، تصمیم‌سازی در امور مهم، مستلزم ایفای نقش، شاهزادگان و تکنوکرات‌ها است(نادری، ۱۳۸۸: ٨٠٤).

- **مجلس الشورای:** این مجلس در پی تصمیم ظاهری شاه فهد برای نهادینه کردن فرآیند مشورتی در اوت ۱۹۹۳ با ٦٠ عضو آغاز بکار کرد و در تصمیم دوم در ژوئیه ۱۹۹۷ تعداد اعضای آن به ۹۰ عضو افزایش یافت. هدف اصلی این مجلس آنچنان که در فرمان سلطنتی آمده است، توصیه دادن به پادشاه در چهار زمینه کلی: قوانین

[1] Center for Democracy and Human Rights in Saudi Arabia

مملکت پادشاهی، طرح کلی توسعه اقتصادی و اجتماعی، ارائه گزارش‌های سالانه وزارتخانه‌ها و سایر نهادها، و قوانین، تعهدات و توافق‌نامه‌های بین‌المللی است. مسئولیت کلی واگذار شده به مجلس از سوی پادشاه، «کمک به توسعه پادشاهی و رشد آن، با در نظر گرفتن مصلحت عمومی» است. ترکیب و ساختار این مجلس بر چند پیشینه اجتماعی شامل سن، محل تولد، شغل، آموزش و وابستگی گروهی استوار است. بر اساس فرمان سلطنتی، منصوب شدگان به عضویت مجلس باید از سعودی‌های وفادار و دارای حداقل سی سال سن باشند که در عربستان سعودی به سر می‌برند و از شخصیت و صلاحیت برخوردار باشند. علاوه بر این معیارها، مشارکت کنندگان در فرآیند مشورتی می‌بایست خصایصی نظیر *علما*، *اهل‌العلم*، *اهل‌الرأی و اهل‌الخبره* نیز باشند. تحلیل پیشینه اجتماعی اعضای این مجلس و دقت در انتصاب‌ها نشان دهنده یک راهبرد جذب هنرمندانه برای تقویت بنیادهای مشروعیت رژیم سعودی است. لذا اعضای این مجلس از میان بالاترین مقامات حکومتی، مؤسسات دانشگاهی، نیروهای نظامی و امنیتی است. همچنین جذب علمای مذهبی، قضات شریعت و روحانیون نشان می‌دهد که سعودی‌ها برای مشروعیت سیاسی، خود را به اسلام متعهد نشان می‌دهند(نادری، ۱۳۸۸: ۸۰۵).

– **شورای بیعت:** این شورا در اکتبر ۲۰۰۶ به فرمان ملک عبدالله با ۱۸ عضو تأسیس شد، سپس در نوامبر ۲۰۰۷ اعضای این شورا به ۳۵ نفر و تا سال ۲۰۱۰ به ۱۵۰ عضو افزایش یافت و در سال ۲۰۱۵ دارای ۱۹۷ عضو بوده است. اعضای این شورا بعد از مرگ ملک عبدالله، با سلمان بن عبدالعزیز پادشاه جدید بیعت کردند. اساسنامه شورای بیعت شامل ۳۰ ماده است که طبق آن، چگونگی کار شورا و نحوه برگزیدن ولیعهد و شکل‌گیری شورای موقت حاکمیت در زمانی که پادشاه یا ولیعهد در اثر بیماری نتوانند به کار ادامه دهند یا وفات نمایند را مشخص نموده است. اعضای این شورا فقط از نسل ملک عبدالعزیز(فرزندان، فرزندانِ فرزندان) هستند و نقش سیاسی و مرجعیت برای حاکمیت دارند. برخی از کارشناسان، تأسیس شورای بیعت را تدبیری برای تحکیم پایه‌های حکومت از طریق مسدود کردن زمینه‌های منازعه بر سر

حکومت بین فرزندان و نوه‌های ملک عبدالعزیز در آینده دانسته‌اند، چرا که در نظامنامه حکومتی، ساز و کار انتخاب حاکم از بین فرزندان ملک عبدالعزیز مشخص نشده است.

۲-۳. ساختار قبیله‌ای

عربستان دارای هشت قبیله اصلی و حداقل پانزده قبیله فرعی است. قبایل مهم و عمده عربستان، به واسطه جمعیت زیاد خود در عرصه حیات سیاسی این کشور ایفای نقش می‌کنند و در تأمین نیروهای گارد ملی و ارتش نقش مهمی دارند. گارد ملی که از سال ۱۹۶۳ میلادی تحت فرماندهی ملک عبدالله قرار داشته است، اکثر افراد خود را از میان قبایل برمی‌گزیند و سازماندهی واحدهای آن بر مبنای تقسیمات قبیله‌ای اعضای آن است. سران قبایل در سطح محلی همچنان تصمیم گیرندگان اصلی هستند و در ارتش سعودی نقش مهمی دارند. علاو بر آن تعلق قومی و قبیله‌ای نقش تعیین کننده‌ای در تخصیص پست‌های خاص دولتی در حکومت قبیله‌ای شبه جزیره عربستان دارد. این پست‌ها شامل ورازت دفاع، امور خارجه، امنیت، اطلاعات، کشور، گارد ملی و... می‌باشد. این سیستم وفاداری کامل به رهبر قبیله و به تعبیری دیگر به پادشاه عربستان سعودی را تضمین می‌نماید(Dakhil, 2011: 16).

به‌طور کلی نحوهٔ تعامل آل‌سعود با مسئله قبیله‌گرایی، رد قبیله‌گرایی و در عین حال، زیر سلطه گرفتن تمامی جامعه عربستان از طریق وفاداری به قبیله آل‌سعود است. در واقع وفاداری به آل‌سعود جزئی از وفاداری به عربستان سعودی به حساب می‌آید. گرگوری گاوس، استاد علوم سیاسی دانشگاه ورمونت[1]، معتقد است در عربستان، قبیله‌گرایی جای‌گزین وابستگی سیاسی اجتماعی است و لذا این امر در حال حاضر موجب تضعیف گرایشاتی مانند سکولاریسم، لیبرالیسم، سوسیالیسم، و حتی اسلام شده است. وی معتقد است یکی از ویژگی ثبات نسبی دولت سعودی در طول آشوب‌های بهار عربی، وفاداری قبیله‌ای نیروهای امنیتی در درون مرزهای این کشور

[1] University of Vermont

بوده است. به تعبیر وی، دولت در این کشور از مکانیسم وفاداری قبیله‌ای به عنوان ابزاری برای کنترل جامعه و تامین خود اهداف سیاسی استفاده می‌کند (Gause, 2013: 8).

۳-۳. نظام اجتماعی و فرهنگی

حکومت عربستان همواره در تلاش بوده است تا ضمن هم‌گامی و همراهی با دگرگونی‌های محیط پیرامونی پادشاهی و تحولات بین‌المللی اثرگذار بر جامعهٔ سعودی، فاصلهٔ خود را با این جامعهٔ سنتی تقلیل دهد. آنان با عمل بر اساس واقعیت جامعه سعودی، همواره در تلاش بوده‌اند جایگاه خود را بین شعارها و مطالبات تحول‌خواهانه حفظ کنند. دولت سعودی نشان داده است که ضمن تعامل با دستگاه نیرومند مذهبی کشور، همواره از علمای وهابی برای جهت دادن به حرکت جامعهٔ سعودی در راستای مشروعیت نظام حاکم و نزدیک ماندن به جامعه، برنامه‌های خود را با رضایت ضمنی و یا سکوت قهری دستگاه وهابی به پیش می‌برند. این امر نشان می‌دهد که قدرت در نهایت در دستان حکومت سرکوب‌گر آل‌سعود است. قدرت ملک فهد در بازنشسته کردن شش تن از علمای برجسته، که نپذیرفته بودند امضای خود را از یک اعلامیهٔ منتقد دولت بازپس بگیرند؛ مؤید این امر است (Elmadani, 2004: 96). اقدام مذکور و اقدامات اصلاحی ملک عبدالله از جمله تأسیس نخستین دانشگاه مختلط در شهر ثولِ طائف در سال ۲۰۰۹، افتتاح رستوران‌های مختلط در عربستان، که علی‌رغم نارضایتی دستگاه مذهبی با استقبال مردم روبه‌رو شد، نشان دهنده آن است که آل‌سعود همواره به دنبال تحکیم جایگاه خود در جامعه سعودی است و بر اساس آن حرکت می‌کند. لذا سعودی‌ها جایگاه خود را با معیار دوری و نزدیکی به جامعه عربستان می‌سنجند و نه الزاما با علمای وهابی. در واقع حکومت عربستان، به رغم مشکلات فراوان، در انطباق با شرایط نوین، ثبات جامعه سعودی را در اولویت قرار داده است (Al-Rasheed, 2011: 23).

٤-۳. نظام دینی

نظام دینی در عربستان به شدت متأثر از آموزه‌های شیخ محمدبن عبدالوهاب (۱۲۰۶-۱۱۱۵) است. پیروان وی، به‌طور کلی هر رسم و عادتی که در عهد رسول‌الله و سلف صالح نبوده است را بدعت و حرام و مرتکب آن را واجب‌القتل می‌دانند و معتقدند برای محو این عادات و رسوم، باید دست به جهاد زد. اولاد شیخ – معروف به آل‌الشیخ- نفوذ و تأثیرگذاری نیرومندی بر سیاست و حکومت سعودی‌ها داشته‌اند و پیوسته مورد احترام شاهان سعودی بوده‌اند. آنها سِمت مفتی اعظم، وزیر فرهنگ و آموزش، رئیس دانشگاه، قاضی محاکم دادرسی، امامت نمازگزاران مساجد و تدریس حوزه‌های علوم دینی را بر عهده داشته‌اند و نقش تعیین کننده‌ای را در مشروعیت بخشی به نظام حاکم بر عربستان داشته‌اند. در ارتباط با تحکیم حاکمیت رژیم آل‌سعود از طریق مسائل دینی، علاوه بر علمای وهابی، مسئلهٔ بسیار مهم دیگر وجود حرمین شریفین است که به خاندان آل‌سعود اجازه داده است تا از عربستان، به عنوان پایتخت جهان اسلام، تصویری بنیادگرایانه ارائه نمایند که ریشه در قوانین اسلام و شریعت دارند. در واقع عربستان به عنوان نماد بنیادگرایی اسلامی که به شکل سنتی از زمان پیامبر اسلام در این سرزمین زندگی می‌کنند، هرگونه ایده مدرن و لیبرال غربی که منکر میراث اسلام باشد را به شدت رد می‌کند(Badreddine, 2014: 16). بلو و کینکِید استدلال می‌کنند که خاندان آل‌سعود به کمک علمای وهابی ایدئولوژی-ای را طراحی کرده‌اند که بر اساس آن حاکمیت آل‌سعود برآمده از حاکمیت خدا و پیامبر متصوّر می‌شود و نه چیزی ساخته دست بشر. در این سیستم، تفسیر مستقیم از قرآن، به عنوان مبنای قانونی و قضایی برای کنترل جامعه عربستان استفاده می‌شود. رژیم سعودی به منظور حفظ و تداوم وضع موجود و به کمک عواملی چون؛ اصل و نسب، مذهب، زبان، تاریخ، ارزش‌ها، آداب و رسوم، و مؤسسات دینی به دنبال شکل دادن به هویت فردی و اجتماعی جامعه عربستان است، هویتی که الگوی انسجام را در جامعه نهادینه می‌کند(Bello & Kincaid, 2012: 5). واکنش نظام دینی عربستان به تحولات بهار عربی، در قالب سیاست‌های سنتی، محافظه کارانه و از طریق

تصویب احکام دینی بر ضد مخالفان حکومت بود. استفاده آنها از آموزه‌های مذهبی به وضوح در راستای سازگاری جامعه عربستان با حاکمیت بود.

دولت سعودی یک روز قبل از «روز خشم[1]»، از چهره‌های مذهبی که به‌طور ضمنی از فراخوان اعتراض حزب امّت اسلامی حمایت کرده بودند خواست تا از موضع خود عقب‌نشینی و این فراخوان را غیر مجاز اعلام کنند(Omran, 2011: 8). در همان حال، اعضای نهاد دینی کشور تشویق شدند تا مواضعی در حمایت از سلطنت آل‌سعود اتخاذ کنند. همچنین عالی‌ترین دستگاه بدنه مذهبی جامعه عربستان یعنی شورای ارشد علما، طی فتوایی «راه مشروع برای اصلاحات را نوشتن دادخواست اعلام کردند و هر نوع اعتراضی که موجب هرج و مرج بشود را ممنوع اعلام کردند(Schanzer, 2011: 9). پاسخ نظام دینی به تحولات ۱۱ مارس در میان اکثریت سنی جامعه عربستان تا حد زیادی موفق بود، چرا که در این روز، به غیر از تعدادی فعال سیاسی ناشناخته، اعتراض برنامه‌ریزی شده‌ای صورت نگرفت. به نظر می‌رسد رهبران اسلام‌گرا، تمایل نداشتند رژیم سعودی به خطر بیفتد، چرا که این امر را تهدیدی برای خود تلقی می‌کردند. به همین دلیل برخی چانه‌زنی‌ها بین رژیم و رهبران اسلام‌گرا صورت گرفت که بر اساس آن قرار شد ملک عبدالله در ازای حمایت رهبران اسلام‌گرا، در ۱۸ مارس، مبلغ ۱/۲۰۰ میلیارد دلار بودجه اضافی برای نهادهای مذهبی در نظر گیرد(Badreddine, 2014: 21).

۵-۳. نظام حقوقی

سیستم حقوقی و قضایی عربستان سعودی بر مبنای شریعت اسلام و با بهره‌گیری از دادگاه‌های اسلامی اداره می‌شود. در این سیستم قُضات با حکم پادشاه و به پیشنهاد شورای عالی قضایی متشکل از دوازده قاضی عالی‌رتبه منصوب می‌شوند. شورایی مرکب از پانزده تن از علمای بزرگ دینی که وزیر دادگستری نیز عضو آن است، اصول حقوقی را که توسط دادگاه‌ها باید مورد توجه و عمل قرار گیرد، تدوین و ابلاغ می‌نماید. طبق قوانین، دادگاه‌ها کاملاً مستقل عمل می‌کنند. البته پادشاه به منزله

[1] Day of Rage

عالی‌ترین مرجع فرجام‌خواهی از اختیار کامل حتی اختیار عفو مجازات اعدام برخوردار است(نادری، ۱۳۸۸: ۸۰٦).

سیستم قضایی آل‌سعود در جریان تحولات بهار عربی، در ۲۱ مارس ۲۰۱۱ حکم بازداشت ۱۷٦ نفر از جمله ۱۵ زن که در مقابل وزارت کشور تجمع کرده بودند را صادر کرد. معترضین به چهار سال زندان محکوم شدند و زن و فرزندان آنان نیز بازداشت شدند. مفتی‌های عربستانی در مقابل درخواست زنان برای حق رانندگی، این حرکت زنان را سقوط بی‌وقفه آنان در ورطه شرّ دانستند. سیستم قضایی این زنان را دستگیر و زندانی کرد. فیلم‌های که توسط تعدادی از فعالان حقوق بشر از بدرفتاری و ضرب و شتم زنان توسط پلیس مذهبی گرفته شده به خوبی خشم سیستم سنتی و محافظه‌کار قضایی آل‌سعود را نسبت به زنان نشان می‌دهد.

به‌طور کلی سیستم قضایی عربستان با بهره‌گیری از ایدئولوژی شیوخ وهابی، بر اساس مجازات روحی و جسمی و تبلیغ این مجازات‌ها به عنوان یک هشدار صریح به تمام کسانی که به هر شکل قصد به چالش کشیدن نظام سلطنتی و سیاست‌های رژیم سعودی را دارند طراحی شده است. این سیستم با استفاده از مجازات شلاق و گردن زدن مخالفان در میدان‌های عمومی، برنامه‌ای را طراحی کرده است تا شهروندان به‌طور مدام در ترس و اضطراب زندگی کنند. این ترس دلهره‌آور از طریق پلیس‌های مذهبی در ذهن و دل شهروندان سعودی نهادینه می‌شود(CDHR, 2015: 6-7).

٦-۳. نظام آموزشی

در عربستان سعودی، ۱۹ دانشگاه دولتی، بیش از ۱۰۰ کالج و بیش از ۲٦ هزار مدرسه وجود دارد که به لحاظ کمیّت در رتبه‌بندی جهانی در سطح نازلی قرار دارد. بیش از ٦۰۰ هزار دانشجو در دانشگاه‌ها و کالج‌های عربستان مشغول به تحصیل هستند که حدود ۵۸ درصد از آنان را زنان تشکیل می‌دهند. نظام آموزشی سعودی‌ها بر انتقال هنجارهای فرهنگی و اجتماعی مورد نظر رژیم پادشاهی تأکید دارند. دولت، حق نظارت و کنترل در مورد سیاست‌های آموزشی را به علما واگذار کرده تا از این

طریق، نفوذ قوی تعلیمات اسلامی را در برنامه‌های درسی دانشگاه‌ها تضمین نماید. بنابراین در نظام آموزشی عربستان سعودی نه تنها هدف از آموزش ایجاد تقویت روحیه‌ی سنتی در افراد است بلکه محدودیت در آشنایی با فرهنگ‌ها و اعتقادات بیگانه هم وجود دارد (Riyadh, 2008: 4). به این ترتیب روح سنتی حاکم بر دانشجویان دانشگاه‌ها و کالج‌های عربستان موجب شد آنها در برابر تحولات بهار عربی تا حد بسیار زیادی منفعلانه عمل کنند.

۷-۳. رسانه‌های ارتباط جمعی

وزارت ارتباطات عربستان سعودی وظیفهٔ اجرا، هماهنگی و پی‌گیری سیاست رسانه‌ای در این کشور را بر عهده دارد. این وزارتخانه علاوه بر صدور مجوز برای راه‌اندازی مطبوعات و انتشارات در زمینه‌های مواد دیداری و شنیداری، وظیفه نظارت بر چگونگی مطرح شدن پادشاهی عربستان سعودی در مطبوعات داخلی و خارجی را نیز بر عهده دارد(فهد الهدیب، ملامح تطور، ۲۰۱۰: ١٤-١٢). در عربستان سعودی رسانه‌های دیداری و شنیداری خصوصی که به واسطهٔ استقلال از دولت بتوانند منتقد دولت باشند وجود ندارد. لذا روزنامه‌ها به عنوان مطبوعات نزدیک به دولت و حامی آن به حساب می‌آیند. وضعیت آزادی مطبوعات در عربستان سعودی بسیار نامطلوب است و کنترل و سانسور شدیدی بر مطبوعات این کشور اعمال می‌شود، موقعیت عربستان در رتبه‌بندی جهانی آزادی مطبوعات از ۱۲۵ در سال ۲۰۰۲ به ۱۵۸ در سال ۲۰۱۲ تنزل یافته است(طاهری و میرزایی، ۱۳۹۲: ۲۷). به دلائل مذکور، در تحولات مارس ۲۰۱۱ تقریباً هیچ یک از مطبوعات داخلی، تجمع معترضان مقابل وزارت کشور و اعتراضات و آشوب‌های استان‌های شرقی را تحت پوشش خبری قرار ندادند.

اما در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی وضعیت به گونه‌ای دیگر بود. همزمان با تحولات بهار عربی میلیون‌ها نفر از مردم عربستان در شبکه‌های اجتماعی مانند: فیس بوک، یوتیوب، و توییتر خواستار اصلاحات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و فراهم آمدن زمینه حضور فعالان سیاسی در رسانه‌های اجتماعی، بدون اعمال

محدودیت‌های بی‌حد و حصر دولت شدند. کاربران شبکه‌های اجتماعی تظاهرات و اعتراضات متعددی را سازمان‌دهی کردند اما دولت در واکنش به این اعتراضات، ضمن تهدید آنها، هشدار دادند که هرگونه اعتراض، تهدید علیه امنیت ملی تلقی می‌شود. این تهدیدها که با دستگیری صدها فعال سیاسی آنلاین همراه بود، در کنار اجرای مکانیزم فیلترینگ تا حد زیادی موفق به منصرف کردن معترضان برای شرکت در اعتراضات بهار عربی شد.

دولت سعودی بعد از تحولات مارس ۲۰۱۱ به‌طور منظم وب سایت‌ها، وبلاگ‌ها، اتاق‌های چت، شبکه‌های اجتماعی، و محتوای ایمیل و متن پیام‌های تلفن همراه را کنترل می‌کرد. علاوه بر این، مقامات سعودی می‌توانند بدون حکم دادگاه و یا روند قانونی به تمامی اطلاعات کاربران دسترسی داشته باشند. همچنین در راستای کنترل سخت‌گیرانه، دولت در ژوئن ۲۰۱۳ توییتر را که نزدیک به ۸ میلیون کاربر عربستانی داشت، مسدود نمود و احتمال این که واتس‌آپ و اسکایپ نیز در آینده مسدود شوند، دور از انتظار نیست(Lacroix, 2014: 27-28).

٤. نفت و نظام اقتصادی

عربستان سعودی یک چهارم ذخایر نفت شناخته شده جهان و بیش از ٢٦٦ میلیارد بشکه نفت ذخیره تثبیت شده را در اختیار دارد. ظرفیت تولید این کشور ۵ /۱۰ تا ۱۱ میلیون بشکه در روز برآورد شده که مقامات سعودی مدعی‌اند، این ظرفیت را «به سادگی» می‌توانند به ۱۵ میلیون بشکه در روز برسانند و تا ۵۰ سال آن را حفظ کنند. به این ترتیب داشتن قدرت تولید نخست و بیشترین ذخائر ثبت شدهٔ نفت در جهان، زیربنای قدرت عربستان سعودی در اقتصاد و سایر حوزه‌ها است(صادقی، احمدیان، ۱۳۸۹: ١٤٢).

نظریه دولت رانتی[1] به خوبی رابطه و نقش درآمدهای نفتی با ماهیت دولت سعودی و چگونگی تدوام سلطه آل‌سعود بر جامعه عربستان، همچنین مهار بهار عربی و

۱- بر اساس این نظریه به دولت‌هایی که به طور معمول حداقل ٤٠ درصد از درآمد آنها بر اساس صادرات مواد خام باشد را دولت‌های رانت می‌گویند

ممانعت از اصلاحات دموکراتیک در جامعه عربستان را توضیح می‌دهد. بر اساس این نظریه، درآمدهای سرشار دولت سعودی از منابع انحصاری نفت، این دولت را قادر می‌سازد تا از طریق کاهش نرخ مالیات و افزایش رفاه عمومی مانع تشکیل گروه‌های سیاسی اجتماعی شود و به این ترتیب فشار برای اصلاحات دموکراتیک را کنترل نماید. این نظریه بر اساس سه مفهوم «اثر مالیات»، «هزینه‌های عمومی» و «گروه‌های اجتماعی »، توضیح داده می‌شود(Badreddine, 2014: 5). ابتدا: مفهوم مالیات، توضیح می‌دهد که درآمدهای سرشار نفتی به‌طور مستقیم در خزانه دولت سعودی انباشته می‌شود و این قدرت اقتصادی امتیاز بزرگی به دولت اعطا می‌کند تا به طبع آن قدرت سیاسی و کنترل جامعه عربستان را در دست داشته باشد. از آنجا که قدرت اقتصادی موجب تمرکز قدرت سیاسی در دست نخبگانی خاص(شاهزاده‌گان) در ساختار دولت می‌شود، این گروه با بهره‌گیری از درآمدهای نفتی و قدرت سیاسی به صراحت مانع مشارکت و اصلاحات سیاسی در جامعه عربستان می‌شوند و گروه‌هایی از شهروندان، که خواستار اصلاحات سیاسی هستند را مشمول مالیات‌های سنگین می‌کنند. دوم: مفهوم هزینه‌های عمومی، توضیح می‌دهد که درآمدهای نفتی، دولت سعودی را از ظرفیتی برخوردار کرده تا با افزایش رفاه عمومی بخش عمده‌ای از جامعه، همچنین با استفاده از رشوه و گروه‌های فشار مانع هرگونه تغییر اساسی در جامعه عربستان شوند و به طبع آن، این جامعه با رکود تغییرات اجتماعی و سیاسی مواجه شده و جنبش‌های اصلاح‌طلبانه ظهور و بروز نیابند.

سوم: مفهوم گروه‌های اجتماعی، توضیح می‌دهد که اتکا دولت سعودی بر درآمدهای هنگفت نفتی، موجب حضور دولت در همه عرصه‌های جامعه شده و دولت وظایف متنوعی را که باید توسط نهادهای مدنی به انجام رسد، بر عهده گرفته که این خود طبعا مانع شکل‌گیری و رشد نهادها و گروه‌های مدنی شده است. بنابراین طبقات اجتماعی مستقل که قدرت مطالبه پاسخ‌گویی از دولت را داشته باشند، شکل نگرفته است(Hanieh, 2011: 1 -3). نظریه سرکوب نیز بخش دیگری از ماهیت دولت سعودی را روشن می‌سازد، بر اساس این نظریه، ثروت‌های عظیم نفتی و به طبع آن

سیاست‌های مالی، ماهیت دولت را تحت تأثیر قرار می‌دهد و به احتمال فراوان این دولت به رژیمی استبدادای گرایش پیدا می‌کند. در این جا نیز درآمدهای نفتی به دولت عربستان اجازه داده است تا با تأمین بودجه لازم زیر ساخت‌های امنیتی را برای مقابله با تهدیدهای داخلی و خارجی توسعه دهد و به این ترتیب مانع اصلاحات دموکراتیک گردد(Badreddine, 2014: 6). این موضوع ما را به نظریه نوسازی رهنمون می‌کند، بر اساس این نظریه در جایی که این سرمایه‌گذاری‌ها به‌طور طبیعی می‌بایست صرف توسعه زیرساخت‌های اقتصادی اجتماعی گردد، در نوسازی خدمات نظامی و امنیتی هزینه می‌شود. نظریه نوسازی توضیح می‌دهد که ارتباط با بازارهای جهانی در فرآیند جهانی شدن، زمینه را برای گسترش دموکراسی فراهم می‌آورد اما در مورد عربستان به‌طور خاص، این نظریه نشان می‌دهد که توسعه و نوسازی دولت و رشد اقتصادی بر اساس وابستگی به صادرات نفت و استبداد، فعالیت‌های اقتصادی که منجر به شکل‌گیری ساختارها و فرهنگ دموکراتیک می‌شود را به شدت کاهش می‌دهد. در نتیجه، این نوع رشد اقتصادی مانع شکل‌گیری گروه‌های اجتماعی و سیاسی که خواهان تغییرات اجتماعی و فرهنگی در قالب یک دولت دموکراتیک هستند، می‌شود(Chun, 2012: 28).

۵. ایالات متحده و سیاست ثبات پادشاهی سعودی

عامل کلیدی دیگری همواره که در بازتولید سلطه و ثبات رژیم آل‌سعود نقش اساسی داشته است، سیاست ایالات متحده در قبال این کشور است. مناسبات بین ایالات متحده و عربستان سعودی مبتنی بر منافع مشترک عمیقی است و بحرانهای مانند بحران نفتی ۱۹۷۳ و بحران جدی‌تر ۱۱ سپتامبر را پشت سر گذاشته است. وابستگی غرب و به ویژه آمریکا به نفت منطقه خلیج فارس، برای تأمین بخش قابل ملاحظه‌ای از نیازهای فزاینده انرژی خود، وجود یک چهارم ذخیره شناخته شده نفت جهان، ۲٦٦ میلیارد بشکه ذخیره تثبیت شده نفت، قدرت اول تولید نفت اوپک، تولید ۱۲/۵ میلیون بشکه نفت روزانه و نیازهای فزاینده چین به منابع انرژی مطمئن برای تضمین رشد اقتصادی خود، موجب شده تا عربستان برای غرب و به ویژه آمریکا، از اهمیت

راهبردی عمده‌ای برخوردار باشد(Riyadh, 2008: 18). حتی هنگامی که ایالات متحده به منابع مستقل انرژی دست یابد ثبات خلیج فارس برای منافع امریکا اهمیت اساسی دارد، علاوه بر این، اگر بخش عمده نفت و گاز که قبلا برای فروش درآسیا برنامه ریزی شده از منابع دیگری تامین شود، قیمت نفت نهایتا در خلیج فارس تعیین می‌گردد. بی‌ثباتی امنیتی در خلیج فارس تبعات ناگواری برای قیمت جهانی نفت و وضعیت اقتصاد جهانی خواهد داشت، مساله‌ای که برای امریکا حیاتی است.

عامل دیگری که عربستان را برای رهبران آمریکا مهم ساخته است، رشد بنیادگرایی است، تفکر و جریان فکری که آمریکا و آن‌چه که از نقطه نظر اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، آمریکایی به شمار می‌آید را به شدت محکوم می‌کند، در سرزمینی اقتدار و نفوذ مادی و روانی دارند که محور اصلی سیاست خارجی آمریکا در منطقه خاورمیانه است. لذا نحوه‌ی تعامل آمریکا در قبال آل‌سعود، تسهیل حرکت این کشور به سوی دموکراسی مورد نظر است. در چهارچوب این ارزیابی‌ها است که آمریکا «سیاست دو ریلی[1]» را دنبال می‌کند: از یک سو هژمونی سیاسی و فرهنگی را در منطقه نهادینه می‌سازد و از سویی دیگر، مطرح‌ترین کشور منطقه (عربستان سعودی) را به عنوان متحد راهبردی خود یاری می‌رساند. در جهت ایجاد هژمونی سیاسی و فرهنگی در منطقه، آمریکا به ضرورت باید با ارزش‌های متعارض گروه‌هایی که در کشورهای متحد منطقه‌ای، این سیاست را مطلوب نمی‌یابند، مقابله کند. از این‌رو است که عربستان در راهبرد خاورمیانه‌ای آمریکا نقش حیاتی پیدا کرده است(دهشیار، ۱۳۸۵: ۱۲-۱۱).

هدف آمریکا بر این مبناست که از راه همکاری با دولت عربستان سعودی و از طریق هنجارسازی‌های دموکراتیک - معرفی ایده انتخابات، ارتقای موقعیت زنان، گسترش آموزش و پرورش و توزیع عادلانه ثروت نفتی- ریشه‌های بنیادگرایی را بخشکاند. برای نمونه، پس از وقوع بهار عربی ایالات متحده، رژیم سعودی را برای تغییر سیاست‌های خود نسبت به وضعیت زنان تحت فشار قرار داد. چراکه امریکاییان بر

1 Two Track Policy

این باورند که چنین اصلاحاتی ضروری است.علاوه بر این، از انجا که حکومت امریکا نیازمند توجیه رابطه خود با کشوری است که دموکراسی را برخلاف ایدئولوژی امریکا رعایت نمی‌کند، ایالات متحده برای بدست اوردن حمایت داخلی بیشتر برای حفظ روابط خود با عربستان، مجبور است نشان دهد که پادشاه عربستان را برای انجام اصلاحات تحت فشار قرار داده است(Gardner, 2012:275). آمریکا در راستای هژمونی سیاسی و فرهنگی خود گزینه‌های متفاوتی را تجربه کرده است: در رابطه با کشورهای دشمن که این سیاست را به چالش گرفته‌اند، به گزینه نظامی متوسل شده، که عراق نمونه بارز آن است. در مورد برخی کشورهای دیگر به سیاست فشارهای منطقه‌ای و بین‌المللی اقدام کرده است و در عین حال، در خصوص عربستان به مماشات با رژیم آل‌سعود، به اشاعه نهادها و ارزش‌ها دموکراتیک پرداخته است.(دهشیار، ۱۳۸۵: ۱۱-۱۰).

این اتحاد و هم پیمانی حتی پس از وقوع بهار عربی نیز به اشکال دیگری تداوم یافته است. هنگامی که بهار عربی به طور غیر منتظره ای در ۲۰۱۱ شروع شد به سرعت به داستان اصلی خاورمیانه تبدیل و سایر موضوعات را به حاشیه راند. دولت اوباما بر سر دوراهی قرار گرفت، از یک طرف با شنیدن درخواست های مردم منطقه بویژه جوانان برای برقراری حکومت دموکراتیک و پاسخگو تلاش کرد با استقبال از این جنبش‌ها جانب حقانیت تاریخ را بگیرد و از سوی دیگر به عنوان یک کشور ابرقدرت با سیاست‌های استراتژیک عمده در خاورمیانه، نگران و محتاط بود. بنابراین، برای پیشگیری از درگیری نظامی بیشتر در منطقه، دولت اوباما برخورد «مورد به مورد»[1]" را با ناآرامی‌های منطقه در پیش گرفت. این خط مشی نشاندهنده کشمکش میان آرمانها و اهداف بنیادین دموکراتیک از یکسو و منافع شخصی و مقطعی در سیاست خارجی امریکا از سوی دیگر بود. (Indyk & et.al, 2012:154)

نمونه اشکار این رویکرد دوگانه، اتخاذ موضع در قبال تحولات مصر و بحرین بود، به عبارت دیگر دولت امریکا به سرنگونی مبارک کمک کرد در حالی که اشکارا از

[1] .Case by Case Approach

پادشاه بحرین حمایت نمود. در مورد مصر ظاهرا یک نیروی جایگزین طرفدار ایالات متحده – ارتش مصر – وجود داشت که به طور موقت تا برقراری نظامی دموکراتیک حکومت کند. در بحرین الترناتیو موجود یک اپوزیسیون بود که ماهیتی فرقه‌ای داشت و تا حدود زیادی دچار انشقاق بود و سرانجام راه را برای نفوذ هرچه بیشتر ایران در منطقه خلیج فارس را هموار می‌ساخت. اگرچه ایالات متحده دریافته بود که نارضایتی شیعیان بحرین مشروع است و تحت تاثیر القائات خارجی نیست. علاوه براین ایالات متحده معتقد بود که تحت فشار قرار دادن پادشاه بحرین باعث رنجش خاطر پادشاهی سعودی، متحد همیشگی خود و بزرگترین تولید کننده نفت در منطقه، ریسک بالایی خواهد داشت، چرا که سعودیها، بحرین را حیات خلوت خود به شمار می‌آورند(Indyk & et.al, 2012:154) در بحران یمن نیز علی‌رغم این که گروههای اپوزیسیون شورای انتقالی را تشکیل داده بودند، عربستان سعودی با همکاری امریکا بر بازگرداندن علی عبداله صالح دیکتاتور نامشروع یمن تاکید داشتند.

بنابراین، اگرچه دخالت عربستان در تحولات بحرین و یمن و سرکوب اعتراضات مردمی در این کشورها، خشم جهان عرب و جامعه بین المللی را برانگیخت، واشنگتن از اعلام موضع اشکار در این مورد خودداری ورزید، اوباما در یک کنفرانس مطبوعاتی نه تنها این اقدام عربستان سعودی را محکوم نکرد بلکه در عوض اعلام کرد: هر کشوری متفاوت است، هر کشوری سنت های خاص خود را دارد؛ امریکا نمی تواند تحمیل کند که این کشورها چگونه جوامع خود را اداره کنند.(Obama, 2011) یک هفته بعد سخنگوی ستاد مشترک ارتش امریکا ژنرال مایک مولن حکومت بحرین را بخاطر سیاست سنجیده آن در کنترل بحران عمومی این کشور ستود.(Zunes,2011) صرفنظر از این که واشنگتن اهداف عربستان سعودی در بحرین، یمن یا هر جای دیگری را تایید کند یا نه تردیدی نیست که حمایت امریکا از پادشاهی عربستان، سنگ بنیادین سیاست خارجی منطقه‌ای واشنگتن به شمار می اید. صادرات تسلیحات به عربستان سعودی اخیرا از میزان تسلیحات

صادرشده به اسرائیل پیشی گرفته است به طوری که عربستان را به واردکننده شماره یک تسلیحات از امریکا در سراسر جهان تبدیل کرده است.(World Tribune,2011) بدین ترتیب، اگرهشدارهای اشکار و البته مدیریت پیشگیرانه دولت اوباما، در مورد بحران مصر نهایتا به این نتیجه منجر شد که از مبارک نباید حمایت کرد و در لیبی، قذافی باید سرنگون شود، در سایر موارد بهار عربی بویژه در خصوص پادشاهی‌های سنی و نفت‌خیز خلیج فارس، ایالات متحده تمایل چندانی برای ایجاد تغییر نداشته است. این که آیا انرژی‌های جدید که باعث کاهش وابستگی ایالات متحده به خاورمیانه می‌شود تاثیری بر سیاست حمایت این کشور از رژیم‌های خودکامه باثبات خواهد داشت یا نه مساله‌ای است که در آینده مشخص خواهد شد.

٦. تبیین یافته ها

در مدل تحلیلی مفروض این مقاله، که بر اساس مبانی نظری مورد استفاده در این تحقیق ترسیم شده است. چهار عامل کلیدی ثبات و بقای رژیم آل‌سعود را به وضوح می‌توان مشاهده کرد. که شامل: دولت سرکوب‌گر، ساز و برگ‌های ایدئولوژیک دولت، اتحاد با ایالات متحده و درآمدهای نفتی است. این عوامل به شکل درهم تنیده‌ای سلطه آل‌سعود را بر جامعه عربستان بازتولید می‌کنند و به صورت منفرد کارایی لازم را ندارند. اکنون با توجه به این مدل به پرسش‌های تحقیق در پرتو تحولات اخیر دنیای عرب پاسخ داده می‌شود.

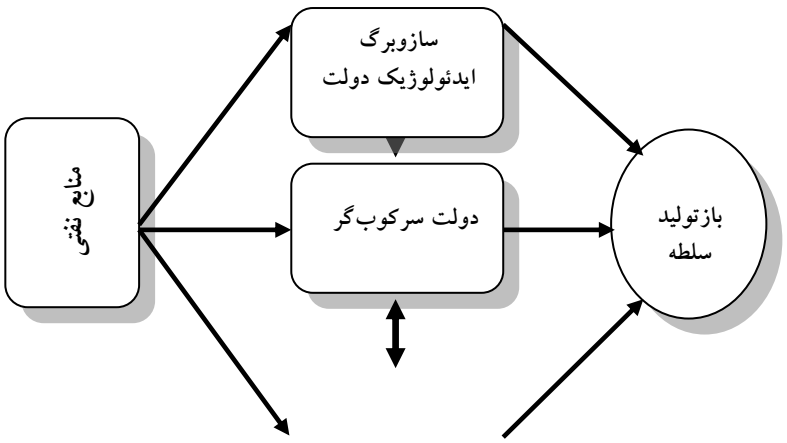

سؤال اول تحقیق حاضر این بود که رژیم حاکم بر عربستان سعودی چگونه سلطه خود را بازتولید می‌کند؟

برای پاسخ‌گویی به این سؤال، ایدئولوژی دولت سرکوب‌گر آل‌سعود و ساز و برگ‌های ایدئولوژیک این دولت و در کنار هم قرار گرفتن آنها به عنوان عوامل کلیدی بازتولید سلطه آل‌سعود مورد بررسی قرار گرفت. خلاصهٔ این ساز و کار به این شرح است: در دهه ۱۹۲۰ عبدالعزیز پس از سرکوبی تمام قبایل، در جهت ایجاد یک دولت قدرتمند، ضرورت اتحاد با قبایل دیگر و مقامات مذهبی را احساس نمود. آنچه او به وضوح دریافت نیاز به یک توجیه ایدئولوژیک برای انقیاد دیگر قبایل بود که از طریق ارتباط با ساختار مذهبی و وارد کردن رهبران وهابی در سیستم حکومتی به وجود می‌آمد. پیوند حیاتی اصحاب شمشیر یعنی آل‌سعود و آل‌شیخ وهابی، به خاندان آل‌سعود یک ایدئولوژی فراقبیله‌ای اعطا کرد تا بتواند در آرزویش برای ایجاد یک سلطان‌نشین دائمی به جای یکی از کنفدراسیون‌های متعدد کوتاه مدت و بی‌ثبات قبیله‌ای اقدام کند. دولت به ایدئولوژی نیاز داشت تا بتواند پادشاهی آل‌سعود را به عنوان رهبر تمام کشور طبیعی و غیر قابل اجتناب جلوه دهد. ایدئولوژی دینی از آن رو برای رژیم آل‌سعود اهمیت داشته است که دارای عملکرد اجتماعی است. ساز و برگ‌های ایدئولوژیک، نظم اجتماعی را از طریق فرآیند عرفی نمودن، ضروری جلوه می‌دهد. رژیم حاکم بر عربستان برای بقا و اقتدار نیاز به «حمایت نمادین[1]» و «حمایت ایدئولوژیک[2]» داشت که مانند بسیاری از کشورهای عرب خلیج فارس این حمایت دو ستونی را در قبیله‌گرایی آل‌سعود و اسلام‌گرایی وهابی یافته بود. اتحاد با قبایل، ذیل قبیلهٔ آل‌سعود و ائتلاف با رهبران مذهبی زیربنای شکل‌گیری دولت مدرن

[1] Institutional Support
[2] Ideological Support

در عربستان بوده است. اتحاد مذهب و منافع پادشاهی آل‌سعود در راستای کنترل و سلطه بر جامعه عربستان صورت گرفته است. نیاز به قدرتمندترین قبیله از نقطه نظر اعمال زور، که آل‌سعود آن را دارا بود است و در عین حال نیاز به توانمندترین ابزار ایدئولوژیک که گرایش وهابیت آن را در اختیار داشته است(دهشیار، ۱۳۸۵: ۲۳-۲۲). به این ترتیب کنترل مبتنی بر زور «دستگاه سرکوب‌گر» و کنترل مبتنی بر اجماع «ساز و برگ ایدئولوژیک» در خدمت یکدیگر قرار گرفتند تا پادشاهی آل‌سعود بیش از هشت دهه، سلطه خود را بر جامعه عربستان بازتولید نماید و رژیم سیاسی آن ثبات و دوام داشته باشد.

سوال دوم تحقیق این است که چرا موج تحولات خاورمیانه (موسوم به بهار عربی) به عربستان کشیده نشد و این کشور چگونه توانست این بحران را با موفقیت پشت سر گذارد؟

حاکمان رژیم عربستان در واکنش به این تحولات از سیاست سنتی چماق و هویج[1] بهره بردند. بهار عربی به‌طور مشخص منجر به شکل‌گیری دو روند مختلف و متناقض در مناسبات داخلی و خارجی دولت عربستان گردید. سعودی‌ها همزمان، با پرداختن به بحران داخلی، از طریق ترکیبی از افزایش سرکوب و افزایش مشوق‌های اقتصادی و تقویت و تحکیم اتحاد منطقه‌ای کشورهای عضو اتحادیه عرب، سنگربندی نوینی را پی‌ریزی کردند که بر اقتدارگرایی حاکمان عرب و محدود شدن فضای سیاسی استوار بود(Gause, 2010: 1).

۱-۶. بعُد سیاست داخلی

خرید صلح داخلی[2]: ترس از امکان وقوع بهار عربی، دولت سعودی را مجبور به اختصاص بودجه هنگفتی برای دفع نارضایتی کرد. در خصوص خرید وفاداری مردم، در فوریه و مارس ۲۰۱۱ یعنی درست چند هفته پس از وقوع قیام‌های تونس و مصر، ملک عبدالله از تخصیص ۳۷ میلیارد دلار برای اصلاحات اقتصادی خبر داد (Abdul

[1]. Carrot and Stick
[2] . Buying Domestic Peace

Ghafour, 2011: 17). این بسته کمک اقتصادی، شامل افزایش حقوق دوماهه به کارگران بخش عمومی، ارتقای درجه کارکنان نظامی عالی‌رتبه، ایجاد هزاران تخت بیمارستانی جدید و تعیین حقوق به میزان ۲۶۰ دلار در هر ماه برای بیکاران این کشور است وعده‌های دیگر این رژیم شامل ساختن ۵۰۰/۰۰۰ خانه مسکونی و ایجاد ۶۰/۰۰۰ شغل جدید در سرویس‌های امنیتی و نظامی در طی پنج سال آینده است(پائول آرتز و دیگران، ۱۳۹۳: ۹۵-۹۶). چند روز پس از «روز خشم» ملک عبدالله در یک سخنرانی تلویزیونی از وحدت و وفاداری ملی مردم عربستان در برابر «طرفداران فتنه[1]» ستایش کرد. به عبارت دیگر، او از این که مردم عربستان به خیابان‌ها نیامدند تقدیر کرد، سپس طی حکمی ۹۳ میلیارد دلار دیگر به برنامه‌های مختلف از جمله: مزایای بیکاری، مسکن، و بهبود مراقبت‌های بهداشتی اختصاص داد.

دلیل دیگر به قابلیت اعتماد سیاسی و به کارگیری نیروهای امنیتی بوسیله این رژیم برمی‌گردد. در جریان این تحولات، رژیم سعودی موضع بسیار مستحکمی در برابر همه مظاهر نارضایتی اتخاذ کرد. هنگامی که اصلاح‌طلبان سعودی تلاش کردند مدل میدان التحریر را در عربستان سعودی پیاده کنند و برای روز خشم در ۱۱ مارس ۲۰۱۱ برنامه‌ریزی کنند دولت سعودی اقدام به نمایش و مانور عظیم نیروهای امنیتی و پلیسی خود در سراسر این کشور کرد تا راه را بر هرگونه تظاهراتی سد کند و بر تظاهرات احتمالی پیش‌دستی نماید. این نیروها نشان دادند که اراده دستگیری و تیراندازی به تظاهرکنندگان را دارند و همچنین نشان دادند که به اندازه کافی آموزش دیده‌اند که از واکنش بسیار خشن به اعتراضات مسالمت‌آمیز خودداری نمایند(پائول آرتز و دیگران، ۱۳۹۳: ۹۶). رژیم عربستان همچنین اعتراضات استان‌های شیعه‌نشین شرقی را با بی‌رحمانه‌ترین شکل سرکوب کرد.

دلیل سوم ثبات رژیم عربستان سعودی به بسیج شبکه‌های حمایتی رژیم برمی‌گردد. دستگاه مذهبی این کشور از مهم‌ترین این شبکه‌هاست. شورای عالی علما در

[1] Advocates of Sedition

حمایت از رژیم عربستان اعلام کردند که اعتراضات نامشروع و غیر اسلامی است و دولت اعلام کرد که میزان قابل توجهی از بودجه دولت را صرف نهادهای مذهبی و توسعه قدرت پلیس مذهبی خواهد کرد. علمای وهابی از مناره‌ها اعلام کردند که خشم خدا تظاهرکنندگان را دربر می‌گیرد و از توطئه شیعی- ایرانی در جامعه شیعی عربستان در استان شرقی این کشور برای ایجاد آشوب و تجزیه سخن گفتند(پائول آرتز و دیگران، ۱۳۹۳: ۹٦). در مقابل رژیم نیز بخش دیگری از بودجه را به تقویت نهادهای مذهبی کشور اختصاص داد. حدود ۵۳ میلیون دلار برای دفتر تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۳ میلیون دلار برای بازسازی مساجد، ۵۳ میلیون دلار برای حمایت از انجمن‌های حفظ قرآن کریم، ۸۰ میلیون دلار برای اوقاف و ارشاد در وزارت امور اسلامی، ۵۳ میلیون دلار برای ستاد ترویج فضیلت و ایجاد فقه اسلامی. همچنین جلوگیری از اهانت به مفتی‌های اعظم و اعضای شورای علما، سانسور رسانه‌ای در مورد مسائل اساسی کشور، اصلاحات و آزادی، تدابیری بودند که نشان می‌دهد چگونه پادشاهی عربستان تلاش می‌کند از دین به عنوان یک پادزهر برای اعتراضات سیاسی استفاده کند(Ottaway, and Muasher, 2011: 17). در حالی که رژیم پیوندهای خود را با شخصیت‌های برجسته شیعه عربستان قبل از تظاهرات روز خشم تقویت کرد، روابط خود را با جامعه بازرگانی سعودی نیز تحکیم بخشید به عبارت دیگر زمانی که شیعیان در این کشور شروع به اعتراض کردند رهبران آنها در اقدامی عجولانه وفاداری و تبعیت خود را به دولت پادشاهی سعودی اعلام کردند(پائول آرتز و دیگران، ۱۳۹۳: ۹۷).

چهارمین و آخرین عامل به توانایی رژیم در ایجاد تفرقه میان گروه‌ها و جنبش‌های اصلاح‌طلب عربستان بر می‌گردد. گروه‌ها و جنبش‌هایی که خواهان ایجاد تغییرات سیاسی هستند در ماه‌های اولیه سال ۲۰۱۱ دو درخواست مربوط به چهره‌های برجسته لیبرال عربستان و با امضای آنها بود و درخواست دیگر از طرف اسلام گرایان سعودی مطرح شد. اگرچه برخی از فعالان هر دو درخواست و پیشنویس را امضاء کردند اما اختلاف‌ها همچنین میان لیبرال‌ها و اسلام‌گراها باقی ماند و به سطح

بی‌سابقه‌ای رسید (Lacroix, 2011: 140-145). بنابراین پاداش‌های اقتصادی اعطایی رژیم به مردم معترض، تحریم تظاهرات از سوی علمای مذهبی، فرقه‌گرایی ضد شیعی و پلیسی- امنیتی کردن شدید فضای سیاسی کشور به میزان مؤثری، لحظه اقدام برای راه‌اندازی اعتراضات توده‌ای مردم علیه این رژیم را به تعویق انداخت.

۲-٦. بعُد سیاست خارجی:

بهار عربی تغییرات قابل توجهی برای جهان عرب داشته است، شاید یکی از مهم‌ترین این تغییرات، تأکید مجدد بر رهبری عربستان در شورای همکاری خلیج فارس در شرایطی بود که قطر و امارات متحده عربی همواره برتری عربستان را به چالش می‌کشیدند. عربستان سعودی برای مدت طولانی نقش خود را به عنوان یک «هماهنگ کننده منطقه‌ای[1]» و اجماع‌ساز، از طریق یک دیپلماسی فعّال در داخل جهان عرب ایفا می‌کرد(Kostiner, 2009: 117). اما بهار عربی روح جدیدی به این نقش دمید و منجر شد عربستان در درجه اول رویکردی تازه‌ای در رابطه با سیاست‌های خارجی ایالات متحده در منطقه و سیاست‌های داخلی خود اتخاذ کند. در ابتدا، ابراز نگرانی ایالات متحده از نقض بیش از حد حقوق بشر در بحرین موجب شد تا عربستان به این نتیجه برسد که نمی‌تواند همواره به‌طور کامل در شمار متحدان سنتی آمریکا به حساب آید و بر حمایت‌های این کشور تکیه کند(Lander, 2011: 5). دوم، نمی‌تواند اجازه دهد حوادث و رویدادهای منطقه، خارج از کنترل عربستان اتفاق بیفتد. بنابراین، بی‌اعتمادی به عزم آمریکا برای حمایت از «متحدان متوسط[2]»، همراه با ترس از سرایت بهار عربی، موجب شد تا عربستان با تعصب و جدیّت، دیپلماسی فعّال و منطقه‌ای خود را پیگیری نماید. بر این اساس، برای پاسخ به «درخواست بحرین برای حمایت[3]» با تصویب قانون اضطراری در ١٤ مارس ۲۰۱۱، به عنوان بخشی از عملیات سپر شبه جزیره، ۱۲۰۰ سرباز به بحرین اعزام کرد تا مانع پیروزی انقلاب در این کشور شود و از حمد آل خلیفه، متحد خود در بحرین

[1] Regional Coordinator
[2] ''Moderate'' Allies
[3] Request by Bahrain for Support

حمایت کرد. این حرکت در جهت نشان دادن نقش تعیین کننده رهبری عربستان بر دیگر کشورهای شورای همکاری خلیج فارس و پیش‌گیری از نفوذ اثرات مواج بهار عربی به شبه جزیره عربستان بود. به تعبیر خبرگزاری تایمز لندن، عربستان سعودی، با استفاده از نفوذ، پول و نیروی نظامی تلاش کرد از آتش‌سوزی کشورهای شورای همکاری خلیج فارس پیش‌گیری نماید(Beeston, 2011: 3). عربستان برای مهار بهار عربی پا را از مرزهای شبه جزیره فراتر گذاشت. آنها برای تقویت «ضد انقلاب[1]» نوظهور پس از مبارک در مصر، ٤ میلیارد دلار از طریق حساب‌های گسترده‌ی منطقه‌ای هزینه کردند. آنها همچنین برای جلوگیری از گسترش افراطی‌گری در اردن و مراکش و سرپا نگه داشتن حاکمان آنها کمک‌های مالی را از طریق شورای همکاری خلیج فارس به این کشورها اعطا کردند(Farquhar, 2011: 28). دخالت آشکار در یمن، مقصر جلو دادن ایران در آشوب‌های بحرین و درخواست برگزاری نشست شورای امنیت سازمان ملل در آوریل ۲۰۱۱ برای جلوگیری از دخالت آشکار ایران در امور بحرین، بخشی از رهبری قاطعانه عربستان برای جلوگیری از تفرقه و تخریب کشورهای شورای همکاری خلیج فارس و وحدت دنیای عرب، با این فرض که تقویت اتحاد کشورهای عربی، بقای داخلی و شاید مشروعیت مردمی این کشورها را افزایش می‌دهد. سعودی‌ها همچنین برای گسترش رهبری خود بر جهان عرب با گنجاندن اردن و مراکش در شورای همکاری خلیج فارس به دنبال جایگزینی اتحادیه‌ای منسجم‌تر در راستای تغییر جغرافیای سیاسی منطقه بودند.

به این ترتیب مجموعه تدابیر داخلی و خارجی موجب شد تا عربستان سعودی موقتاً مانع نفوذ بهار عربی به داخل شبه جزیره شود.

سوال سوم تحقیق حاضر این بود که چگونه در بطن حاکمیت غیر دموکراتیک‌ترین رژیم در میان کشورهای خاورمیانه یکی از باثبات‌ترین و انعطاف پذیرترین رژیم‌ها حیات دارد؟

[1] Counter-Revolution

کلید درک این سؤال که چرا پادشاهی عربستان از ثبات و آرامش نسبی در مقایسه با سایر کشورهای عربی برخوردار است را باید در ائتلافی که به وسیله آن‌ها ساخته شده است و حمایت خود را از آن می‌گیرد جستجو کرد(Yom, 2012: 24). این استدلال اشتباهی است اگر فرض کنیم که ثبات پادشاهی عربستان تنها بر مبنای امتیازات اقتصادی و سرکوب بی‌رحمانه استوار است. چنانکه در بحث نظری اشاره شد در کنار این عوامل، مشروعیت فرهنگی نیز یکی از تأثیرگذارترین پایه‌های ثبات رژیم سعودی است. الیوت آبرامز، مشاور رئیس جمهور و معاون امنیت ملی دولت جورج دبلیو بوش، نوشت که در حال حاضر پادشاهی عرب مشروع‌تر از جمهوری‌های کاذب هستند... [آنها] تاریخ سرکوب خونین و زندان پر از زندانیان سیاسی ندارد(Gause, 2013: 8). دانیل برامبرگ عرصه سیاسی اعمال قدرت پادشاهی عربستان را در «فاصله نهادی[1] و نمادین[2]» می‌داند و این مزیت را برای آن قائل است که می‌تواند مشروعیت خود را بر میهن‌پرستی و ملی‌گرایی مزیّن نماید، در نتیجه مبنای گسترده‌ی اجتماعی، اقتصادی، دینی و ایدئولوژیک برای قضاوت درباره مشروعیت آن وجود دارد(Brumberg, 2011: 19). ویکتور منالدو استدلال می‌کند که پادشاهی سعودی، دارای نوعی فرهنگ سیاسی است که به ایجاد ثبات و پایداری این کشور کمک می‌کند. این فرهنگ سیاسی مشروعیت منحصر به فرد را برای شاهان سعودی فراهم کرده است(Menaldo, 2012: 74). قانع‌کننده‌ترین استدلال بر اساس«مشروعیت فرهنگی[3]» توسط خالد جامعه‌شناس و فعال سیاسی عربستانی ارائه شده است. او سه دلیل را که چرا سلطنت سعودی تحت تأثیر تحولات دموکراتیک قرار نگرفته است شناسایی می‌کند: اول طول عمر سلطنت سعودی، دوم این‌که «رژیم‌های سنتی که از درون جوامع سنتی خود پدید آمده‌اند، با عوامل و ساختار این جوامع همخوان هستند» این دو دلیل منجر به سومی می‌شود: رژیم‌های پادشاهی با جامعه‌ای که بر آن حکومت می‌کنند، قرابت بیشتری دارند(Dakhil, 2011: 26).

[1] Institutional Distance
[2] Symbolic Distance
[3] Cultural legitimacy

بنابراین، بدون وسیله‌ای برای اندازه‌گیری مشروعیت رژیم آل‌سعود، طول عمر این رژیم به صورت مستقل، نشانه تداوم مشروعیت می‌شود و پس از آن، مشروعیت بی‌چون و چرا، طول عمر و دوام رژیم را تبیین می‌کند. پادشاهی سعودی زمان و منابع زیادی را صرف به تصویر کشیدن خود به عنوان نماینده معتبر فرهنگی شبه جزیره عربستان می‌کند. آنها این تصویر را با تاریخ کشور، با اسلام و با سنت‌های قبیله‌ای پیوند می‌زنند و تصویر متقاعد کننده‌ای را برای مردم عربستان به نمایش می‌گذارند که گویی ساخت و ساز سیاسی دولت سعودی نتیجه طبیعی تاریخ و فرهنگ عربستان است. به این ترتیب با توجه به مشروعیت فرهنگی، پادشاهی عربستان، به عنوان نوع جدیدی از انواع دولت به شمار می‌رود که اگرچه بسیار غیردموکراتیک است و به سختی کمتر از یک قرن قدمت دارد اما از ثبات و دوام مستمر برخوردار است(Gause, 2013: 9-10).

نتیجه گیری

منطقهٔ خاورمیانه که در طول بیش از هشت دهه گذشته کودتاها، شورش‌ها و انقلاب‌های متعدد را تجربه کرده است، دربرگیرنده کشوری است که پایدارترین و در عین حال غیر دموکراتیک‌ترین شیوه‌های حکومت‌داری به نمایش گذاشته است. این که چگونه چنین واقعیتی فرصت بروز و ظهور یافته است را باید ناشی از عملکرد عوامل و سازوکارهای بازتولید سلطه و ثبات این کشور دانست. بر اساس نظریه آلتوسر این عوامل عبارت بودند از «سازوکارهای اقتصادی»، «دستگاه سرکوب‌گر دولت» و «دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت». آلتوسر در عملکرد عوامل فوق، با این عقیده قدیمی که زیربنای اقتصادی جامعه، کل روبنای فرهنگی را تعیین می‌کند، مخالفت کرد. در نظریه او نه فقط روبنا بر زیربنا اثرگذار است، بلکه الگویی از روابط ایدئولوژی و فرهنگ ارائه می‌دهد که تنها با روابط اقتصادی تعیین نمی‌شود. ایدئولوژی به این علت ضرورت دارد که دولت باید بتواند بدون خطر انقلاب سلطه خود را بازتولید کنند.

به‌کارگیری نظریه آلتوسر برای توضیح بازتولید نظام سلطه در عربستان سعودی به خوبی ترکیب غیرمتقارن این عوامل را در کنار حمایت‌های ایالات متحده نشان می‌دهد. دولت سعودی همواره خواسته است تا با تحولات اقتصادی روبنایی و تأمین احتیاجات جامعه عربستان، خود را از تغییرات و تکانه‌های سیاسی دور نگه دارد. اما به خوبی واقف بوده است که درآمدهای سرشار نفت به تنهایی نمی‌تواند ضامن بقا و ثبات دولت سعودی باشد لذا بقا را در تنیدگی و نزدیکی همه جانبه با علمای وهابی یافته است. حمایت مذهبی این امکان را برای رژیم سعودی به دنبال آورد که توجیه ارزشی لازم را برای حاکمیت خود به وجود آورد. با اتکا به این حمایت‌ها و توجیهات ایدئولوژیک و مجموعه تدابیر داخلی و خارجی بود که عربستان سعودی توانست تا حد زیادی در برابر امواج بهار عربی که سراسر جهان عرب را درنوردید، مقاومت نماید. بر این اساس، پادشاهی سعودی توانسته است چالش مسلحانه‌ی گروه‌های بنیادگرا مذهبی (گروه‌های سلفی – وهابی) در داخل کشور را به خارج از مرزها و به سمت کشورهای عراق و سوریه هدایت کند. بی‌تردید آنچه عربستان سعودی را از بسیاری دیگر از کشورهای منطقه خاورمیانه متمایز ساخته است، ترکیب نامتقارن این عوامل ثبات و بقا بوده است. اما اکنون، سعودی‌ها که با موفقیت بحران‌های بهار عربی سال ۲۰۱۱ را پشت سر گذاشته‌اند دیگر خود را ملزم به شنیدن توصیه‌های ایالات متحده در مورد اصلاحات و دموکراسی نمی‌بینند. از نظر دولت مردان سعودی اصلاحات اجتناب‌ناپذیر و حتی در بسیاری از کشورها قابل قبول است اما فقط در خارج از مرزهای عربستان و بحرین. اگرچه به تعبیر ساموئل هانتینگتون این کشور نیز همچون سایر کشورهای عربی با «معضل پادشاهی[1]» و محدودیت‌های آن مواجه است، اما به نظر می رسد رژیم عربستان سعودی در کوتاه مدت با هیچ گونه تهدید واقعی روبه‌رو نباشد.

[1] The King's Dilemma

منابع

الف- فارسی

آرتز پائول و دیگران(۱۳۹۳)، **از انعطاف‌پذیری تا شورش؛ تلاش برای فهم پدیده انقلاب‌های عربی**، ترجمه رضا التیامی‌نیا و علیرضا سمیعی اصفهانی، تهران: انتشارات تیسا.

آلتوسر، لویی(۱۳۸۷)، **ایدئولوژی و ساز و برگ‌های ایدئولوژیک دولت**، ترجمه‌ی، روزبه صدرآرا، تهران: نشر چشمه، چاپ اول.

اسدی، بیژن(۱۳۸۰)، نقد کتاب پرونده عربستان سعودی، مردم، قدرت، سیاست، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، شماره ۲۷، صص ۳٤۲-۳۳۳.

پدرام، مسعود و مهدی محمدزاده(۱۳۸۸)، ایدئولوژی، هژمونی و سلطه در رسانه‌ها، **فصلنامه رسانه**، سال پانزدهم، شماره ۵۷، صص ۹٤-۷۷.

دهشیار، حسین(۱۳۸۵)، مثلث بقای دولت در عربستان سعودی: آمریکا، مذهب و نفت، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، شماره ٤٤ و ٤۵، صص ٤۰- ۷.

صادقی، حسن و حسن احمدیان(۱۳۸۹)، **عربستان سعودی؛ از هژمونی نفتی تا رهبری منطقه‌ای**، فصلنامه بین المللی روابط خارجی، سال دوم، شماره سوم، صص ۱۷۰-۱۳۷.

فرتر، لوک(۱۳۸٦)، **لویی آلتوسر**، ترجمه: امیر احمدی آریان، تهران: نشر مرکز.

فهد الهدیب، ملامح تطور(۲۰۱۰)، المنظومه الاعلامیه السعودیه خلال ثمانین عاما، **مجله (تلفزیون الخلیج)**، رقم (٦۳)، صص ۱۳ – ۱٤.

قادری، طاهره، ساناز میرزایی(۱۳۹۲)، بررسی نقش نفت در توسعه سیاسی: مطالعه تطبیقی ایران، مالزی، ترکیه و عربستان، **مجله جامعه شناسی ایران**، دورهٔ چهاردهم، شماره ۱، ص ۳۸-۳.

نادری، عباس(۱۳۸۸)، بررسی جامعه شناختی نظام سیاسی عربستان سعودی؛ **فصلنامه سیاست خارجی**، شماره ۸۹، صص ۸۱۸-۸۰۳.

ب- انگلیسی

Al-Dakhil, Khalid (2011), "**The Position of the Monarchies and Republics in the Scene**," Al-Hayat

Al-Omran, Ahmed (2011),**"Reports: Saudi King Cancels Lashing Sentence AgainstWoman Who Drove"**. NPR Archived from the original on 13 January 2012 Retrieved 2012-01-13

Al-Rasheed, Modawi (2011), **Contesting the Saudi state: Islamic Voices from a New Generation**, Cambridge University Press.

Abdul Ghafour, P. K. (2011), "**King issues decrees to solve housing, economic, unemploy-ment problems**," Arab News, February 23, 2011

Al-Rasheed, Modawi (2011), **Contesting the Saudi state: Islamic Voices from a New Generation**, Cambridge University Press.

Beeston, Richard (2011), ''**World Fallout from Fukushima and Arab Spring may change politics**, P 3.

Brumberg, Daniel (2011) **"Sustaining Mechanics of Arab Autocracies,"** Foreign Policy

Elmadani, Abdullah (2004), **Indo-Saudi Relation 1947-1997: Domestic Concerns and foreign Relation**, PhD thesis, Exeter University.

CDHR, (2015), **Center for Democracy and Human Rights in Saudi Arabia**, Washington DC, New King, Endangered Country, Dangerous Ideology, repression and Solutions, CDHR's Commentaries and Analysis.

Chun, C., K., S., (2012), *Do* **Oil Exports Fuel Defense Spending***?*

Ebogart, C. (2011), **the impact of natural resource dependence on human right practices in the former soviet republics**. Inkwell, Stetson University

Farquhar, Mac. Neil (2011), ''**Saudi Woman Arrested for Driving**,'' International Herald Tribune, p. 6.

Farquhar, Mac. Neil (2011), ''**Saudis Scramble in Bid to Contain Regional Unrest**,'' The New York Times, p. 28.

Gardner, Hall (2012) "**The US and Saudi Arabia: Toward Consensus on Democracy and Human Rights**" .
http://www.strategicsinternational.com/Arsa_12

Gause, Gregory, (2013), **Kings For All Seasons: How The Middle East Monarchies Survived The Arab Spring**, Brookings Doha Center Ranalysi, Number 8.

Gause, Gregory (2010), **International Relations of the Persian Gulf** (Cambridge: Cambridge University Press), p. 1.

Hanieh A. (2011)**, Capitalism and class and the Gulf Arab States, New York**: Palgrave Macmillan p.1 -3.

Indyk, Martin S, Kenneth G. Lieberthal, Michael E. O'Hanlon,(2012) **Bending History: Barack Obama's Foreign Policy** (Washington, D.C.: Brookings Institution Press, pp. ١٥٤

Jeriehow, Anders, (1998), **the Saudi File: People, Politics, Curzon Press**.

Kostiner, Joseph (2009), ‘‘**Saudi Arabia and the Arab-Israeli Peace Process**: The Fluctuation of Regional Coordination,’’ British Journal of Middle Eastern Studies, p. 417.

Lacroix, Stéphane (2014), **Saudi Islamists and the Arab Spring**, LSE, Number 36.

Lacroix, Stéphane (2011), **Is Saudi Arabia Immune?** Journal of Democracy, 22 (4) PP.48-59

Lander, Mark (2011), ‘‘**amid unrest in Bahrain, U.S. tends a friendship**,’’ International Herald Tribune, p. 5.

Nazer. F (2013), **'Saudi Code' Prevents Arab Spring in Kingdom**. Journal of Politics, vol 87, p, 10-25

Obama, Barack (2011) “**Press Conference by the President**,” February 15, 2011, http://www.whitehouse.gov/the-press-office/2011/02/15/press-conference-president.

Ottaway, Marina and Marwan Muasher (2011) **Arab Monarchies, Chance for Reform**, Yet Unmet, Carnegie Endowment, For International Peace

Riyadh. A (2008), **Saudi Arabia and Reform in the Arab Word**, www.saudiembassy.net

Saudis Replace Israel as Top Importer of US Arms,” World Tribune, July 7, 2011, http://www.worldtribune.com/worldtribune/WTARC/2011/ss_military0837_07_07.asp

Schanzer, J. (2011), **How Saudi Arabia Has Survived So Far .Available**:http://schanzer.pundicity.com/11691/how-saudi-arabia-has-survived-so-far. Last accessed 20th April2013

Turner, Grame, (1998**), British Cultural Studies, Rutledge publication**.

Yom, Sean (2012), “**Resilient Royals: How Arab Monarchies Hang On**,” Journal of Democracy, Vol. 23, No. 4.

Menaldo, Victor (2012), “**The Middle East and North Africa’s Resilient Monarchs**,” Journal of Politics 74, no. 3

Zunes, Stephen (2011) “**America Blows It on Bahrain**,” Foreign Policy in Focus, March 2http://www.fpif.org/articles/america_blows_it_on_bahrain